

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است کسی که سی روز در یک محلی مردداً باقی می ماند، آیا احکام حد ترخص جاری است یا نه؟ گفته شد این بحث عمدتاً در خروج و ذهاب است، اما در ایاب فرضی ندارد یا تأثیر و ثمره ای ندارد. طبق فرمایش مرحوم خوئی فرض ندارد و طبق عرضی که ما کردیم ثمره ندارد، اما نسبت به خروج فرمودند تنها روایتی که اینجا وجود دارد همین روایتی است که «من بقى شهراً فى مكة فهو بمنزلة اهلها»^[1] که به عموم تنزیل در این روایت تمسک کنیم؛ یعنی بگوئیم عموم تنزیل می گوید: «بمنزلة اهلها» هم فی اتمام الصلاة و هم در مسئله حد ترخص.

اشکالات محقق خوئی

محقق خوئی (قدس سره) فرمود: در اینجا چند اشکال بر استدلال به روایت اسحاق بن عمار وارد است:

اشکال اول و ارزیابی آن

اولین اشکال آن است که تنزیل همیشه به اعتبار اظهر الآثار است و اظهر الآثار در ما نحن فيه، همان تمام و کامل بودن نماز است. در نتیجه شامل آثار دیگر مثل حد ترخص نمی شود، به ویژه مثل حد ترخص که اکثر مردم از مسئله حکم حد ترخص اطلاعی ندارند.

این یک مطلبی است که باید در فقه تکلیف مان را روشن کنیم، مثلاً در باب تحریم دم، میته، لحم ... امور دیگری که در آیه شریفه آمده «حرمت علیکم الميته والدم»^[2]، آنجا این بحث اظهر الآثار مطرح است؛ یعنی این مسئله مطرح است که «حذف المتعلق يدلّ على العموم» و در مقابل که خود ما نیز همین نظر مقابل را داریم آن است که این مطلب، از مشهوراتی است که لا اصل لها، از مشهوراتی است که از ادبیات وارد فقه شده و در مسئله قانون گذاری اساسی ندارد.

بعد که می گوئیم این قاعده را نداریم و «حذف المتعلق يدلّ على العموم» را انکار می کنیم، می گوئیم پس یک امر مناسب یعنی اظهر الآثار را باید در تقدیر گرفته و بگوئیم آنچه مناسب با میته است اکل میته است، «حرمت علیکم الميته» دلالت بر حرمت فروش میته ندارد بلکه فقط دلالت بر اکل دم دارد، اما در تنزیل اگر دیدیم شارع می گوید: این نازل منزله ای این است، اینجا هم مسئله اظهر الآثار مطرح است؟

نظیر این بحث را در مسئله طواف از طبقه اول مسجد الحرام که به اندازه 27 سانتی‌متر از سطح کعبه معظمه بالاتر است، مطرح نمودیم که در آنجا این روایت «الطواف بالبيت صلاة» را مورد بحث قرار دادیم. ما عموم تنزیل را اثبات کردیم و شواهدی هم از کلمات فقها آوردیم که «الطواف بالبيت صلاة» فقط در مسئله طهارت نیست که بگوئیم شارع می‌گوید همان طوری که در صلاة نیاز به طهارت است، طواف هم نیاز به طهارت دارد، بلکه «الطواف بالبيت صلاة» عموم تنزیلش این را هم شامل می‌شود که اگر برای صلاة «من تخوم الارض إلى عنان السماء»، می‌توانید نماز بخوانید طوافش هم همین‌طور است.

بله، یک مواردی داریم که در نماز جایز نیست مثل خوردن، اما در طواف استثنا شده و مانعی ندارد، در نماز خندیدن (قهقهه) مبطل است ولی در طواف مبطل نیست، دلیل خاص بر اینها داریم، ولی با قطع نظر از این ادله خاصه وقتی شارع می‌گوید: «الطواف بالبيت صلاة» یا شارع می‌گوید: «الفقاع خمر استصغره الناس»؛ یعنی خوردنش حرام است، خرید و فروش آن حرام است، همان لحنی که بر شارب خمر، بايع و مشتري خمر، همان لحن نسبت به فقاع وجود دارد و همه اینها می‌آید.

بنابراین در مسئله «تنزیل»، اولاً مسئله عمومیت داریم مگر این‌که دلیل بگوئیم: در این جهت نازل منزله‌ی این است، اما اگر شارع فرمود «الطواف بالبيت صلاة»، «الفقاع خمر»، در اینجا هم می‌گوید: «من بقى شهراً بمنزلة اهل مكة»، این در همه امور است. ما باشیم و ظواهر اصول لفظیه، اینجا اصالة الاطلاق و اصالة العموم می‌آید.

به بیان دیگر، اگر کسی بگوید: این وکیل نازل منزله‌ی موکل است، این را در عرف عقلاً هم داریم که این وکیل نازل منزله‌ی موکل است یعنی در یک جهت خاص؟ نه، بلکه هر چه این موکل می‌تواند انجام بدهد وکیل هم می‌تواند انجام بدهد فرقی نمی‌کند و عمومیت دارد، وقتی می‌گوئیم ید وکیل ید موکل است به همین معناست.

در اینجا نیز فرض کنید اگر گفتیم اهل مکه هر سال برایشان حج واجب است، اگر کسی قائل به این شد، اینجا می‌گوئیم این معلوم نیست جزء اظهر الآثار باشد، «من بقى شهراً فى مكة فهو بمنزلة اهلها» این فقط در باب نماز است، نماز که شد اتمام نماز، حد ترخص در باب نماز، نوافل نماز، همه اینها را شامل می‌شود، لذا نمی‌توانیم بین این و مسئله حد ترخص فرق بگذاریم.

مثال دیگر آن که، فرض کنید اگر یک موقوفه‌ای را قرار داده باشند برای مکی‌ها و اهل مکه، یک کسی جایی را وقف کرده برای اهل مکه، ما از این تنزیل برای او نمی‌توانیم استفاده کرده و بگوئیم «من بقى شهراً فى مكة فهو بمنزلة اهلها»، این هم بتواند جزء موقوف علیه بشود؛ زیرا این مربوط به شارع است، آدمی که وقف کرده می‌گوید کسی که مکی است و ولد فی مکه. خلاصه اشکال ما بر محقق خویی (قدس سره) آن است که وقتی شارع تنزیل کرده، چرا شما اظهر الآثار را مطرح می‌کنید؟

این بحث «تنزیل» آثار فراوانی دارد. ما نتیجه‌اش را در همان بحث الطواف بالبيت صلاة دیدیم، یک سالی که از طرف مرحوم والدیمان بعثه ایشان را به مکه بردیم، آن سال نمی‌گذاشتند ویلچری‌ها را در حیات طواف کنند و گفتند شما بروید از طبقه بالا، از بعثه مراجع و رهبری سؤال شد که آن بالا، بالاتر از کعبه است، چه کنیم؟ یادم هست که همه مراجع و حتی مرحوم والد ما احتیاط وجوبی کرده و فرمودند: اینها خودشان از بالا طواف کنند ولی احتیاط این است که یک نائب از پائین برایشان طواف انجام بدهد.

ما گفتیم در حج سه تا طواف باید انجام بشود و برای هر کدام باید 300 ریال بدهد خیلی مشکله‌ی بزرگی است، وقتی برگشتم روی این بحث کار کردم و بعداً هم قبل از اینکه چاپ شود برای مرحوم والدیمان خواندم و ایشان بعداً نظرش همین شد و گفت این استدلال برای این مدعا کافی است و مانعی ندارد از طبقه اول طواف اشکالی ندارد و مجزی است، بیشتر هم از این عموم تنزیل استفاده کردیم که «الطواف بالبيت صلاة». هنر و قابلیت فقه این است که این مسائل جدید که به وجود می‌آید انسان روی

همین ادله موجود یک دقت دیگری کند و یک تعمقی کند و بتواند به نتیجه روشنی برسد.

اشکال دوم محقق خوبی

اشکال دوم ایشان آن است که می‌فرماید: در این روایت آمده: «من بقى شهراً»، ظاهر این «من بقى» یعنی «الباقى مادام کونه باقیاً فی مکه فهو بمنزلة اهل مکه»، در نتیجه وقتی این شخص از مکه بیرون می‌آید «یزول العنوان»؛ یعنی دیگر عنوان باقی در آن نیست، «فلا موضوع حتى يشمل عموم المنزلة»، لذا از این جهت در حد ترخص اصلاً عنوان «باقى» را ندارد.

پاسخ این اشکال بسیار روشن است و آن این که «من بقى» موضوع است برای این که اهل مکه بشود. حضرت آقای خوئی! موضوع اهل مکه بودن است نه «بقی»، «بقی» موضوع می‌شود برای این که بشود اهل مکه، «من بقى شهراً» این شد اهل مکه، این به منزلت اهل مکه است، اما ما حد ترخص را موضوع برای «باقی» نمی‌خواهیم قرار بدهیم، بلکه موضوع برای اهل مکه می‌خواهیم قرار بدهیم و به نظرم یک خلطی شده برای مرحوم خوئی و این اشکال از ایشان بسیار بعید بود. نظیر آن که، اگر ما گفتیم «من دخل فی قم» احکام اهل قم برایش جاری است، اگر از قم بیرون رفت و برگشت، باز هم احکام اهل قم برایش جاری است؛ چون یک بار «دخل فی قم»، بقیه هم همین‌طور است. خلاصه آن که تا اینجا اشکال اول و دوم ایشان به نظر ما قابل مناقشه بود.

اشکال سوم محقق خوبی

ایشان در اشکال سوم می‌فرماید: «مع الغض عن کل ذلک ففعل هذا من مختصات مکه»، این بسیار فرمایش خوبی است بگوئیم این روایت فقط راجع به مکه است که اگر کسی ده روز بماند «فهو بمنزلة اهل مکه»، اگر کسی یک ماه بماند «بمنزلة اهل مکه». بله، یک وقتی هست که اختصاص را عرف الغای خصوصیت می‌کرد، اما عرف هم اینجا حق نداشته و نمی‌تواند ورود پیدا کند، اینجا شارع است و شارع هم این شخص را به منزله اهل مکه قرار داده و نفرموده هر جا هر کسی ده روز بماند به منزله‌ی اهل آنجاست، چنین چیزی نداریم. پس این اشکال سوم اشکال خوبی است که بگوئیم این از مختصات اهل مکه است لذا نمی‌توانیم تعدی به غیر کنیم.^[3]

مسئله دیگر آن است که (در تحریر الوسیله مسئله 31 است و در عروه مسئله 66) اگر کسی از شهر بیرون بیاید و شک کند آیا به حد ترخص رسیده یا نه؛ اینجا عند الخروج استصحاب تمام می‌کند، عند الایاب هم استصحاب قصر می‌کند، مرحوم سید همین مقدار می‌گوید و تمام می‌کند، ولی مرحوم امام در تحریر می‌فرماید: این دو استصحاب جاری است مگر این که مستلزم مخالفت با علم اجمالی یا تفصیلی بشود که در جلسه آینده بررسی خواهیم نمود.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (عليه السلام) عَنْ أَهْلِ مَكَّةَ إِذَا زَارُوا عَلَيْهِمْ إِيْتِمَامُ الصَّلَاةِ قَالَ نَعَمْ وَ الْمُقِيمُ بِمَكَّةَ إِلَى شَهْرٍ بِمَنْزِلَتِهِمْ.» التهذيب 5- 487- 1741؛ وسائل الشيعة؛ ج 8، ص: 472، ح 11199- 6.

[2] □ سورة مائدة، آیه 3.

[3] □ «و يندفع أولاً: أنَّ المتبادر من التنزيل أن يكون بلحاظ أظهر الآثار، و هو في المقام إتمام الصلاة، فلا يشمل غيره، و لا سيما مثل حدَّ الترخُّص الذي ربما لا يعرفه أكثر الناس. و ثانياً: أنَّ الموضوع في النص من بقي، و ظاهره اعتبار الوصف العنواني في التنزيل، و أنَّ الباقي ما دام باقياً فهو بمنزلة الأهل، فمع خروجه من مَكَّة يزول العنوان، فلا موضوع حتَّى يشمل عموم المنزلة كي يحكم باعتبار حدَّ الترخُّص. و بعبارة اخرى: ليس التنزيل بلحاظ ذات الباقي، بل بوصف أنَّه باق، فلا يشمل ما بعد الخروج و

زوال العنوان. و ثالثاً: مع الغض عن كلّ ذلك فلعلّ هذا من مختصّات مكّة كسائر خصائصها فلا مقتضي للتعدّي من مورد النص من غير دليل ظاهر. فتحصّل من جميع ما ذكرناه: أنّ الأظهر اختصاص اعتبار حدّ الترخّص بالوطن، فلا يعم غيره من محلّ الإقامة أو المكان الذي أقام فيه ثلاثين يوماً و مع ذلك كلّه فالاحتياط بالجمع أو تأخير الصلاة ممّا لا ينبغي تركه.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج20، ص: 217.